

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله وحده وصلى على الكريم

نور عظیم جامع عوائد غریبہ کشف معانی آیات قرآنیہ حلال مباحی عبادتا غریبہ
المنهج معصلا القافیه منبش کلمات فقرات منبشہ از فوائد سیمہ محتلی اعنی



مؤلف: میرزا ابوالفتح محمد بن ابی طالب
المشهور بنو احمد محمد اشرف علی لکنوی امام اہل الحق

مطبع: دار الفکر
دبیر: ناوہ مطبوعہ

PF2511

۱۹۱:۵۲۲
۲۵۱۱

اشرف سخن حمد و صیدیکه ایجا و مکرین کونین نقطه است از کلاک قدرت سلاک کامله او و نظم و انشاق نشایین حرفیت از
و قهر حکمت باطن او و آفر لغات نعت آن شرفتر اینیاست که تا کتاب قدرت بر لوح هستی الف و صد و شصت و دو رقم از عین عدم
مفاوت نگزید تا ویر تقدیر از اسم پاکش و بیایچه کائنات را ترنمین نداده مجموع ایداع و اختراع و رو بسیر انجام نهاده قطعات
زاکیات شمار بارگاهش آل و اصحاب و الاپ اسکاتش باد و بعد ازین مخفی مباد که کتاب افادات انساب محضن فوائد حکمت
عملی نسخ انوار سهیلی مترشح خامه محیط گهر آید از خدائی و در غرض فصاحت سبحانی مولانا حسین بن علی الواعظ الکاشفی
که با هر سخن و آستاد و حرفین بوده کلف رائقه که در صناع کز چشمی ندیده و تصرف لائق که در بدائع ننوده گوشتی شنیده و انایان اند
که بر لفظش کارنامه ایست از حکمت و بهر فقره اش و شرفتر ایست از موعظت من که در رقم تعریفش قلم رانم و من زبان من
که در تعریفش حرفی خوانم بالجمله و در بی را شای کالمه نریخی الواعظ حافظ خواجه قطب الدین احمد و قریشی مقتدی سلطان علی سلیمان
بتالیف و ترنگش التماس نموده و در هر دو اصرار و استبداد و بدویش کردند با وجود و وفور علائق و کثرت عوائل و بتالیف این کتاب
و اسن بهمت و در کمر زدم و بهر طر احتیاط و تحقیق معانی لغات خون جگر خوردم بعون الله تعالی با سرعت اوقات صورت
نگرفته و با حسن ساعات رنگ ترصیف پذیرفته و اما نسیان از انسان محل استعجاب نیست بحکم
الْخَوْصُ قَرُوبًا كَرَامًا نَاطِرِينَ اگر جای تبدل و تغیر ملاحظه فرمائید انگشت
وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ وَصُولُ إِلَى التَّحْقِيقِ

باب اول و ترجمه آیات قرآنی و معانی عبارات عربیه

جَعَلَتْ كَلِمَتَهُ وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْتَعِزُّ بِهِ + أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى + لِي
 بزرگست سخن او و نیست چیزی را + مگر اینکه بیاکی یا میکند یا نشانی داد هر چیزی را صورت خاص باز را نمود برای
 مَعَ اللَّهِ وَعَمَلَكُم مَّا تَكُنْ تَعْلَمُ أَنَا أَقْصَمُ الْعَرَبِ وَالْعَجْمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ
 با خدا و آموخت ترا آنچه که نه آموخته بودی من فصیح تر عرب و عجم استهم چندی کلام پروردگار و سلام او نازل را
 وَعَلَى إِلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْمُقَرَّبِينَ لَدَيْهِ وَعَلَى أَمْنٍ تَابِعَهُ وَأَنْتَهَى إِلَيْهِ عِلْمُهُ شَدِيدُ الْقُوَى
 و بر آن او و اصحاب او که صاحب رتبه نزدیکی هستند و بر آنکس که پیروی و کند و نهایش جانب باشد آموخته است او را فرشته است
 أَهْدَى إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَرِظَ الْفُلُوكَ لَنَصَبُوا
 سخن او را به راه پروردگار خود بدانش و خیر خواهی یکنو اگر میشدی درشت فوخت دل پراکنده
 مِنْ حَوْلِكَ ذُرِّيَّتًا كَلُوا وَتَمَتَّعُوا مِنْ ثَمَرِهِ لَوْ أَنَّ لَكَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أَوْفَى خَيْرَ الْبَشَرِ إِلَهُو شَارِ
 از حوالی تو بگذار آنها را که خوردند و فائده گیرند و هر که داده شد او را دانش پس بر آئینه داده شد گویی بسیار و جانبین اشارت
 الْقَائِلُ بِمَا أَشَارَ إِلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ أَتَيْتُ جَوَامِعَ الْكَلَامِ كَلَّمْتُ خَيْرَ
 گویند چنانکه اشارت کردیم این رسول خدا چندی خدا و سلام نازل یاد بر او داده شدم کلمات جامع همیشه با خبر
 أَمَّا إِخْرَجَتْ لِلنَّاسِ + وَفِيهِ رَأْيُ الشَّيْخِ الْعَرَبِيِّ وَكَذَا الرَّعْبُ الْمَلَأَ عَيْنَ رَأْسِ
 جمیع است که پیدا شده اند در زمان و در آنجا است هر چه دل خواهد و آن خیر آرام باید از آن چشمان آن چیز که چشمی دید
 وَلَا أَذُنٌ سَمِعَتْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ رُوحَهُ وَزَادَ فِي عُرْفِ الْفَرْدُوسِ فَتُوحَهُ + وَمَا الْقَوْلُ مَا قَالَتْ
 و نه گوشتی شنید آسایش دید جان او را و زیاده کند در بر آمد های بهشت گشایهای و برای اینکه گفتن بهمان گفت
 لَخَدَامُ مَخْلُوقِ اللَّهِ تَعَالَى مُلْكُهُ وَسُلْطَانُهُ + وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْخُرُوبِ + وَهُوَ الْأَمِيرُ
 خدام همیشه در خدا بزرگ ملک و بادشاهی او و نیست زندگانی دنیا مگر بهره که بهشت فرماید و آن پسر در آن
 أَكْثَرُكُمْ مُسْتَجِمِعُ الْفَضَائِلِ وَالْعَالِي بِعَلْوِ الْعَمَلِ الْخَطِيئَةِ مِنْ مَوَاهِبِ الْمَلِكِ الْأَحَدِ نَظِيرُ الْقُوَى
 بزرگ جامع بزرگها و برترها به پستیهای عالی بهره گیرنده از بخششهای بادشاهی یکنو نظام الدوله
 وَاللَّيْثُ بْنُ أَسَدٍ شَيْخُ أَحْمَدَ الشَّيْخِ بِالشَّيْخِ رَحْمَةُ اللَّهِ إِلَيْهِ خِيَصَ صَاحِبُ السَّلَامِ السَّلَامُ إِلَيْهِ وَالْكَامِلُ الْمَمْلُوكُ
 والدین امیر شیخ احمد مشهور به سبیلی عطا فرماید خدای برتر رحمت سلطانی و کمالات کیلی
 لَيْسَ وَاللَّهُ تَعَالَى بِالْأَخْفِ الْخَفِيِّ الْحِكْمَةُ يَمَانِيَةُ أَلَا مَوْمِنٌ مَعْدُورٌ مَنْ حَقَّقَ فَقَدْ اسْتَهْلَكَ
 نایب کند او را خدای بزرگ است بهر طریقی که شیخ دانش مستوب است حکم کرده شد معذور هر کسی که تصدیق کرد و پس تحقیق

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر الطيب
الطاهر الطيب
الطاهر الطيب

اِلَىٰ اَصْلِهِ . يَحْيَىٰ الْخَطَامُ وَهِيَ رَمِيْمٌ . الْخَرِيصُ مَحْرُومٌ . مَنْ تَرَوَيْتُمْ فَقَدْ اَخَصَّ نَفْسَهُ
 جانب اصل خود زنده کننده استخوانها چايكه كنده هستند حَرَجٌ كَنْزٌ فِي نَيْبٍ سِرٌّ كَلِمَةٌ فِي حَقِّهِ اسرار كرمه
 دِينَارٌ . وَالتَّحْرِيمُ حَلْفٌ مَّا لَيْسَتْ تَهْوُونَ . وَاقْتِسُوْنِي مَتَابِكِي هَا . اَلْجِدُّ وَاسِيْلَةُ
 دين خود را و گوشت مرغان از آن قسم كه خوايش مي داشته باشند پس وان شويد در جانب اطراف زمين كوشش در ميه
 الْجِدُّ اَلْعَوْدُ اَلْحَمْدُ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ . سِرُّ التَّوَرِّ فِي السَّوَادِ . وَ اَللّٰهُ
 بخت و بختيگاري كه خوب ترست تحقيق مذكوره بالا از معروفات امورست در روشني در سياهي چشمست
 يَدُ سَعْوَالٍ اِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ . اَدْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ اَمِنْهُنَّ . وَ اَلْمَعُوْنَةُ مِنَ اللّٰهِ اَلْاَسْتَعَانُ
 مي طلبد جانب خانه سلامت داخل شويد چايكه سالم باشيد از خوف و تايد از خدای مدد خواسته شد است
 وَهُوَ حُسْبُنَا وَ عَلَيْهِ الشُّكْرُ اِنْ . وَ نِعْمَ اَلْبَالُ الصَّابِرِ اَلرَّجُلِ الصَّابِرِ . كُلُّ نَفْسٍ اَلْقِيَّةُ
 و كفایتست ما را و برلوت اعتماد و ثوبت مال نيك برای مرد نيك هر نفس ميسند
 اَلْمَوْتِ . كُلُّ مَنْ عَلَيْهِ فَايٌ . فِي جَنَّةٍ عَلَيْهِ . لَا مَالٌ اِلَّا بِالرَّجَالِ . وَلَا يَجَالُ
 مرگست هر كس كه برزين متا شويست در بهشتي بلند بخت لك مگر مردمان و ميشند مردمان
 اِلَّا بِالْمَالِ . خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ . اَلرِّزْقُ عَلَى اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى . اَلْكَافِيَةُ
 مگر به مال بهترين مردمان آن كسست كه نفع كند مردمان روزي رساندن بفرخندای بزرگترين كسب كنند
 حَيْثُ اللّٰهُ . وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ . اَلْتَّوَسُّوْا الرِّزْقَ فِي خُبِّ اَلْاَرْضِ . اِلَىٰ
 دوست خدا هست و در آسمان روزي شماست تلاش كنيد روزي را در ويديگي زمين بدرستيكي
 الْمُبْدِيَّةِ كَانُوا اِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ . اَلْاَشْرَارُ اَلْبَحْلُ اَلْبَحْلُ اَلْبَحْلُ اَلْبَحْلُ اَلْبَحْلُ
 بي اندازه خرج كنندگان هستند آن برادران شيطانان هر دو ده مال بخيل را به مصيبت يا ميراث گيرنده و برك
 عَمَلٍ رِجَالٍ . اَلْحُمُولُ رَا حَهُ . اَلشُّهْرَةُ اَفْءُ شَّيَاطِينِ اَلْاِنْسِ وَالْجِنِّ
 هر كار مردمان اند گننام بودن آرامست مشهور بودن آفتست شيطانهای مردمان و جنیان
 اَلْحَزْمُ سُوءُ الظَّنِّ . وَ يَخْرُجُ عَنْهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى التَّوْحِيدِ . وَ اَلْجُرُوعُ
 هشیاری بدگمانی بودنت و برون می آرد از تاریکیها جانب روشنی و از ضلالتها
 قِصَصٌ . اَلْهَيْهَ الْقَاضِي . حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِيْمَانِ . عَلَى الْخَيْرِ سَقَطَتْ
 بد است آي حکم شرع دهنده دوستی وطن خود از ايمان است بر نيك افتاد

مَن حَقَرِيكَ إِلَّا خِيَةً فَقَدْ وَقَعَ فِيكَ + أَلَسْتَ تَشَارُ مُؤْتَمِرِينَ + وَلَا يَحِقُّ
 هر که کند چاره را بنابر برابر خود پس بخیف خود خواهد افتاد شسورت کننده امانت دارست و فرو نمی آید
 الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا يَأْخُذُ بِهِ + الضَّيْفُ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ بِرِزْقِهِ + لِكُلِّ جَدٍ
 و مال بد از پیشی مگر با اهل او همان و تنگدست نزل میکند نزل میکند بروزی خود برای چنان
 لَدَا مَا إِنْ الْإِنْسَانُ يَخْفَى أَنْ تَأْكُلَ أَرْضَهُ + أَوَّلَ الْفِكْرِ اخْرَ الْعَمَلِ + كُلُّ إِنَاءٍ يَكُونُ
 فروات بر تنگ آدمی از حد میگذرد چونکه می بیند خود را توانگر شده اول فکر باید بعد آن کار کردن هر ظرفی چکد
 بِمَا فِيهِ + بَدَلُ مَا يَحْتَاجُ مَن جَرَبَ الْحَرْبَ + حَلَّتْ بِهِ الْتَدَامَةُ + مَن لَيْسَ
 آن چیز که در آنست عوض چیزی که تحلیل میشود بدین هر که آزموده را آزماید فرد آید بوی شرمندگی هر که بشنود
 يَحْلُ + إِنْ حُسِنَ الْعَهْدُ مَنِ الْإِيمَانِ + إِذَا جَاءَ الْقَدْرُ عَمِيَ الْبَصَرُ + هَلْ
 گمان می شود بر عهد بدستیک خوبی قرار از ایمان است و تنگدست آید حکم الهی برود بینای نیست
 جَرَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ + إِذَا نَزَلَ الْقَدْرُ بَطَلَ الْحُدُودُ
 پاداش یکی مگر یکی و تنگدست نازل میشود حکم خدا باطل شود ترسیدن
 كُلُّ طَوِيلٍ أَخْمَقُ + مَن قُتِلَ دُونَ نَفْسِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ + الْبَادِي أَخْلَى
 هر دراز قد هر کس که کشته شود بنابر حفاظت جان پس آنکس شهیدست شروع کننده بیایان
 وَأَيُّ نَعِيمٍ لَا يَكْدُرُ إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ + الرَّايُ قَبْلَ نَجَا
 و کدام دسترس و مال است که زمانه او را نباه و خراب نمیکند و نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام عقل پیش از دلشیدن
 الشُّعْبَانِ + يَشْسُ إِلَّا شَيْعَلًا + أَلَا سَتَبْدَادُ + أَيُّهَا الْفَاحِشُ أَبْقَاكَ اللَّهُ
 دلیران است بد استعداد اصرار کردن است ای فاحش باقی دارد ترا خدا
 تَعَالَى + إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنْتُمْ مُبْتَلَوْنَ
 تعالی جز این نیست که نهایی شما و فرزندان شما آزمائش اند پس و بایمید در آن بین
 حَبَابًا وَجَنَابًا + فَلَعَنَ زُورًا وَآيَا أُولِي الْأَبْصَارِ + النَّاسُ عَلَى دِينٍ مُّسَوِّمُونَ
 از گندم و جو و انگور پس عبرت گیرید ای صاحبان بینا بیها مردمان بر آیین بادشاهان خود اند
 وَلَكُمْ فِيهَا مَا أَنْشَأْتُمْ أَنْفُسَكُمْ + أَلَمْ تَرَوْا مَقْسُومٌ + مَن طَلَبَ مَالًا
 و شمار است در دنیا آنچه بطلبید نفسهای شما روزی قیمت یافته شد هر که حریص

مَا يَكْفُرُ بِهِ فَنَأْتِيهِ بِمَتَرٍ غَيْرِ غَيْرِهِ + قُلُوبُ الْكَافِرِينَ فِي سُرُورٍ

آن چیز را فائده ندهد و او را بدرستی که فرو گذاشت آن فرستاده و او را در آسمان بر گردگان قهرای راز است

وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ + وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ

و هر که نه مرد راز او و نه مرد بدی او و شما بپوش گشته گفتن کشنده بقای زندگی است

أَلَوْ جُودٌ خَيْرٌ مِّنْ قِصَاصٍ + وَالْخَالِصُونَ عَلَى الْخَطَرِ عَظِيمٍ + قَدْ عَمَلْنَا مَا بَيْنَ

تشی کنونی صرف است و اخلاص مندان برتر و یک شدن بیک بزرگ اند پس خوب است بادشاه

عَلَى بَابِ الْفَقِيرِ + حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ + وَالصَّبْرُ إِذَا

بر درویش بیت دنیا هر گناه قسم بخورم و قنیه

تَنْفَعُ + وَاللَّيْلُ إِذَا عَسَسَ + السُّلْطَانُ الْعَادِلُ خَلِيلُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ

روشن شود قسم بخورم شب که پیش آید تاریکی بادشاه دادگر سایه خداست در زمین

مَلَازِمَةُ الْمُلُوكِ نَصْفُ السُّلُوكِ + أَحَقُّ مَرْفَعَةٍ فِي الْأَرْضِ

خدمت بادشاهان نیمه طریقت حق است در پیش سیر کنید در زمین

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ + قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ + مَنْ أَعَانَ

آیا حسد میکند مردمان را بگوای محمد صلعم نیست میکند شما فرشته مرگ هر که مدد کند

ظُلُمًا سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ + تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا + كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

ظلم را غالب کند خدا تعالی بر آن مدد کند بنده بچشم خدا این افعال قبیح هر چیز نیست شوند

إِلَّا وَجْهَهُ + إِنْ بَعْضُ الظُّلَمِ لَكُمْ + وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

مگر اینو تعالی بدرستی که بعضی گمان کردن گناه است و نیکنده ذاتهای خود را جانب پاک

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ + وَمَا الْإِنْعَامُ إِلَّا بِآلَاءِ تَمَامٍ +

اگر شکر کنید نعمت مرا هر آینه زیادت کنم شکرانمت نیست نعمت مگر کامل دادن

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا + وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ + أَلَسْتُمْ حَسِبْتُمْ

پس بریده شد خج گروهی که قسم کردند و همه ستایش ثابت است بطریق خدای که پروردگار عالمی است

مَنْ وَعِظَ يَغْتَابَ + لَا رَدَّ لِقَضَائِهِ + وَلَا مَعْصِيَتَ لِحُكْمِهِ + إِنْ دَاخَرْتُمْ نَفْسَكُمْ

آن کس که حال دیگر را بدیده پند گیر نیست کسی که نکرده مشیت و تعالی دوست کسی که پس افکند حکم او را شروع کن از ذات خود

مِنَ الْقَلْبِ إِلَى الْقَلْبِ + بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ + أَقْتُلُوا الْكَافِرِينَ +

از دل جانب دل بقتل شما برای بعض دشمن است بکشید مار و کرم را

الْجُودُ بِالنَّفْسِ غَايَةُ الْجُودِ + عَلَيْكَ السَّلَامُ وَأَكْرَامُ + الرِّزْقُ عَلَى اللَّهِ +

بخشش بجان نهایت بخشش است بر تو سلامت و بزرگ داشتن با تو روزی بر خداست

مَنْ قُلَّ دِينُهُ ذَلَّ مَقْدَامُهُ + كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كَفْرًا + خَسِرَ الدُّنْيَا

آنکس کم شد اشرفی او غوار شد مرتبه او قریب فقر اینکه شود کفر زیان کار شد در دنیا

وَالْآخِرَةُ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ + الْفَقْرُ فُخْرِي + الْفَقِيرُ يَحْتَاجُ

و آخرت اینست زیان ظاهر فقر فخر منست درویش محتاج نمی شود

الْجُودُ هُوَ فَقْرٌ وَسَوَى الْفَقْرِ عَرَضٌ + الْفَقْرُ شِفَاءٌ وَسَوَى الْفَقْرِ مَرَضٌ + لَا

جوهر فقر و سوا فقر عرض است فقر تندرستی است غیر فقر بیماریست نه

يَصِلُ إِلَى الْحَكْلِ + إِلَّا مِنَ الْقِطْعِ عَنِ الْحَكْلِ + الْفَقْرُ كَنْزٌ وَكَانَ

می رسد جانب همه مگر آنکس که برد از همه فقر خزانه است از خزانهای

اللَّهُ + أَحْيَاكَ مِنَ الْإِيمَانِ + مَنْ حَلَمَ ذَلِكَ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ تَعَالَى + لِيَكْتِلَا

خدا شرم از ایمان است هر که طمع کرد غوار شد و سبب است برای خدای بزرگ خبر دادیم

تَأْتُوا إِلَهُكُمْ مَافَا تَكْفُرُوا وَلَا تَقُولُوا بِمَا لَكُمْ + فَاحْذَرُوا هُمُومَ بَعْتَهُ + أَصْلَهَا

تا اندوه خوارانده بر آنچه کفر است و تا شادمان نشوید بآنچه عطا کرد شمارا پس گرفت ایشان را تا گمان بخش

جَرَحَ اللِّسَانَ مَنْ صَمَتَ نَحْنًا. أَلَيْكَ نَارُ مَهْدَارٍ فِي عَيْنٍ حَيَّةٍ. الصَّبْرُ

زخم کردن زبان هر که مومن را زبانش را بیاورد و بگوید که بشنود و چشمه کل و دلائی

مِفْتَاحُ الْفَرْجِ. فَالِقُ الْأَصْبَاحِ. أَمَّا لَكَ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلُمِ

کلید کشایش است شکافنده سپیده صبح بلاز شبی بملکاتی ماند با کفر و نه ماند با ظلم

لَا رَأْيَ يَنْ لَا يُطَاعُ. وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ. قَسَامَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَا لَهْوٌ وَلَا عِبَادٌ

نیست عقلی که آنکس را نکند شود و خدا صاحب مؤمنانست و نیست این دنیا که بی کار و عبادت

الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَلَا تَغْرُوهَا. إِنْ كُنْتُمْ كُنْ عَظِيمًا. شَارَ الْأَشْرَارِ

و دنیا ایست بزرگ پس بگذرید آنرا و نه آبا و کنید آنرا تحقیق مگر شما بزرگ است و شریک

مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ. إِنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةٌ. سَيُرَوَّى فِي الْأَرْضِ. لَا يَحْتَسِبُ

آنست که بخت او تکلفی کرده شود تحقیق زمین خدا اتعالی کشاده است سپید در زمین نه برادر

عَطَا لَهُمْ. إِلَّا مَعَالِيَهُمْ. أَفَحَسْبِيَ كَالْيَوْمِ. إِنْ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّلًا حَلِيمًا

بخشش او شانه اگر شتران او شان یاران من مثل شما را گنند بر آنکه ابراهیم در بند و برادر

الَّتِي مِنَ الرَّحْمَنِ. وَالْجَمَلُ مِنَ الشَّيْطَانِ. أَلَيْسَ مِنْ سُلَيْمٍ قَسَمْتُ

درنگ از رحمن است و شتاب کردن از شیطان است نکاح سست من است پس سبک

وَعَبَّ عَنْ سُلَيْمٍ فَلَيْسَ مِنِّي. تَنَاجَوْا أَوْ تَوَالِدُوا. وَفَهَارَ تَبَاعَدًا ابْنُ النَّبِيِّ

بی رغبت شد از سست من پس نیست از من نکاح کنید و صاحب فرزندان شوید و نگه دارا از عذاب

نُورٌ عَلَى نُورٍ. آمَنَ يَحْيَى الْمُضْطَرُّ إِذَا دَعَا. وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِأَلَاءِ اللَّهِ

روشنی بر روشنی نه بلکه میرسیم که قبول میکند از در مانده چون پیش نیست شکیبائی تو مگر بعد خدا

أَحْيَبَ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَّا وَالصَّلَامُ خَيْرٌ. أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ

دوست دارد دوست خود را با هستی کردن محبت آشتی بهتر است سپردیم کار خود را جانب خدا

دَعُوكُمْ عَلَى نَفْسِكُمْ وَفَاءً. هَذَا أَرْمَأُ الْعُقُوقِ لَا وَأَنْ الْحَقُوقِ كَالنَّفْسِ

ترک کن باد زانرا پس نیست برای ایشان فائی این وقت آزد و نیست وقت حقوق شناسی چون نفس

فِي الْجَنَّةِ لَا يَلِدُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَنَّةٍ وَاحِدَةٍ مُرْتَبَيْنِ. سَوَفَ تَرَى إِذَا تَحَلَّى

در سنگ گزیده میشود مرد مسلم از یک سوراخ دوبار فریب است که خواهی دید و قیامت خواهد شد

الْمُبَارَاةُ حُسْرًا كَرِهْتُمْ لَا يَرْجِعُونَ يَا لَيْتَ بَيْنِي

وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ الْقُلُوبُ شَاهِدٌ بَيْنَهُمَا وَن

بِالشَّرِّ وَقَعْتُ فِي الْأَمْرِ يَاضَعِيقُ وَتَوَكَّلْ شَرُّ الْأَشْيَاءِ مَنْ لَا يَقْبَلُ الْأَمْرَ

وَالْعُدْرَةُ عِنْدِي لِلَّذِي تُوذِبُ مَكْرَهُمَا خَا الْعَرَبِيَّةُ إِلَّا أَنْتَ كَرِهْتُمَا

مِنْ تِلْكَ نَفْسٍ عِنْدَ الْغَضَبِ جَزَاهُمُ اللَّهُ خَيْرًا وَالْكَافِرِينَ الْغَضَبُ

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْحَسَنِينَ وَلَا تَنْسَ يَصِيْبَكَ مِنْ

الدُّنْيَا كُنُوزًا تَلْبَسُوهَا زُرْعُ يَوْمِيكَ حَصْبًا عَدِيًّا يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا

قَرَّبْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَرَدَّ قَنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فِي مَقْعَدِ

فِيهِ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ تَعْرِكَ ذُنَابِي فِي اسْفَلِ سَافِلِينَ

أَيُّهَا أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَنْ يَسْمَعُ يَجَلَّ مِنْ حَسَنَتِ

سَيِّئَتِهِ كَمَا صَدَّقَ يَأْمُنُهُ إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ وَمَنْ خَلَّ

كَانَ آمِنًا وَأَخَذَ فِي النَّاسِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَكْثَرِ

أَيُّهَا أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَنْ يَسْمَعُ يَجَلَّ مِنْ حَسَنَتِ

سَيِّئَتِهِ كَمَا صَدَّقَ يَأْمُنُهُ إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ وَمَنْ خَلَّ

كَانَ آمِنًا وَأَخَذَ فِي النَّاسِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَكْثَرِ

أَيُّهَا أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَنْ يَسْمَعُ يَجَلَّ مِنْ حَسَنَتِ

سَيِّئَتِهِ كَمَا صَدَّقَ يَأْمُنُهُ إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ وَمَنْ خَلَّ

كَانَ آمِنًا وَأَخَذَ فِي النَّاسِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَكْثَرِ

أَيُّهَا أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَنْ يَسْمَعُ يَجَلَّ مِنْ حَسَنَتِ

سَيِّئَتِهِ كَمَا صَدَّقَ يَأْمُنُهُ إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ وَمَنْ خَلَّ

كَانَ آمِنًا وَأَخَذَ فِي النَّاسِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَكْثَرِ

أَيُّهَا أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَنْ يَسْمَعُ يَجَلَّ مِنْ حَسَنَتِ

سَيِّئَتِهِ كَمَا صَدَّقَ يَأْمُنُهُ إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ وَمَنْ خَلَّ

كَانَ آمِنًا وَأَخَذَ فِي النَّاسِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَكْثَرِ

أَيُّهَا أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَنْ يَسْمَعُ يَجَلَّ مِنْ حَسَنَتِ

سَيِّئَتِهِ كَمَا صَدَّقَ يَأْمُنُهُ إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ وَمَنْ خَلَّ

وَصَحِيحُ الْأَخْيَارِ إِذَا اسْتَسْطَاعَ الشُّطْرَانُ الشَّيْطَانَ الْعَفْوَ

و یاران نیکو کاران را در وقتیکه در غلبه آید بادشاه چیره غالب گردد البیس بنشین

عِنْدَ الْقُدْرَةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْوَلِيُّ الْعَلِيَّ إِنَّ اللَّهَ يُكَلِّمُ

وقت اختیار است شب کن خد کرده شده سخن خدا همان بلند است بدستیکه خدا بخواهد بگوید و

يُكَلِّمُ إِنْ عُدْتُكُمْ عِدَّتِي فَإِنْ تَعَسَّلَ فَيَقَالُ ذَرُّوا خَيْرًا أَرَأَيْتُمْ

محل نمی گذارد اگر رجوع کنید به نافرمانی یا بخواهیم بقیه پس هر که کرده باشد هم سنگ یک ذره عمل نیکو

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ مِنْ قَعِّ شَيْءٍ وَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ

و هر که کرده باشد هم سنگ یک ذره عمل بد بیند آنرا هر که قناعت کرد پیش چون بیاید بیعاد ایشان را نکند

سَاعَةً وَلَا يَسْتَفِيدُونَ كَمَا تَدْرِي تَذَكَّرْ إِنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ رِجَالًا

یک ساعت و نه سبقت کنند چنانچه پاداش دهم پاداش داده خواهد شد برای هر کار مردمان هستند

وَلِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ كُلُّ شَيْءٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قِيَامٌ مَنْ شَرِيفٌ مِنْ

و برای هر محل گفتن است هر گروهی آنچه نزدیک است اوست شادمان هر که روزی داده شد

شَيْءٍ فَيَلْزَمُهُ وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ هَذَا أَبُو كَيْتٍ يَتَصَبَّأُ

چیزی پس لازم گیرید آنچه را و برای خداست خزانهای آسمانها و زمین این کنگست که شکر کردن منظور است

الْقِرَارِ مِمَّا لَا يَطَافُ مِنْ حَقِّ الْمُرْسَلِينَ إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ

که حق از آنچه طاقت نداشته باشد از سنتهای پیشین است تحقیق کردیم پدران خود را امت

يَهْدِيهِ اللَّهُ لِنُورٍ مَحْيًى لِنَاسٍ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ جَعَلَ لَكُمُ الْفَرَاقَ مِنَ السَّمَاءِ

راه می نماید خدا بنور خود هر که را خواهد آغاز کردن در کار لازم کرده شد از نیکو سخن مردان

الْمُخْلِيقِ وَهَبَ لِي مَلَكًا لَا يُتَبَغَّى لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي عَذُّهَا شَقِيرٌ

خصت داد و عطا کن مرا پادشاهی که راست نیاید هیچکس را غیر از من سیر اول خدا و یکم راه بود

وَرَأَاهَا شَقِيرٌ مُبْدِعُ كُلِّ جَلِيلَةٍ وَعَظَمَةٍ

و سیر آخر و نیکوترینم و راه بود نوپزون آورنده هر یک بزرگ است حال او و سرگشت

سُلْطَانُهُ الْعِزَّاتُ هَذِيحُ الْأَخْيَارِ وَلَا تَسْتَأْذِنُوا عَلَىٰ نِسَاءٍ

پادشاهی او تعالی طاعت کردن تنفر و نشان است و سوال کنید از آن چیره

باب دوم در لغات مفردات بترتیب الفبائی

باب الف	اولیا - دوستان و نزدیکان	افصح البیان فصیح ترین بیان	استطرا - روانی کردن -
الآراء - لغتها -	و نزدیکان خدا تعالی -	بلوغ القصص - بلوغ ترین قصص	التزام - بر خود لازم گرفتن
ارادت - خواهش -	افتتاح - آغاز کردن -	اشیاء - اشیاء -	کاریزا -
استقفاوت - معاند گرفتن -	ایواب - جمع باب -	الاشیاء - آفریدن -	استقفاط - انداختن -
امر معروف - امر کردن بکار -	احفاد - فرزندان و اکان -	انظار - مبالغه در مدح -	ایمراع - پیدا کردن -
نیکو کرد و شریعت بستند -	احفاد - پوشیده -	استعارات - بعایت	اقتصاد - کوتاهی کردن -
ارباب - صاحبان -	اخبار - خبرها -	گرفتن چیزی را مطلقا و بی احتیاطی	اقدام - پیش رفتن بکاری -
استماع - شنیدن -	اظهار - نشان دادن و آشکارا کردن	اطباء - سخن راز -	اهمال - درنگ -
اشعه - جمع شعاع به معنی روشنایی	انتشار - پراکنده شدن -	اطالمت - دراز کردن -	ارتکاب - پیوستن بکار شرعی و گناه
انوار - روشنیها -	ایراد - وارد کردن -	التشداد - زینت گرفتن -	انجراح - زدن کردن و جراحت
اقتباس - علم آموختن کسی -	انصاف - یاری بخشیدن -	اوراک - در یافتن -	اجتناب - دور کردن -
اوضاع - حالها -	بهر طرف زیاده ای باشد -	ابتداء - پسران -	اسمار - انسانها -
انزال - همیشه -	اسطار - بارانها -	ابارت - حکومت -	احترار - پند گرفتن -
ایده - همیشه -	اطباء - جمع طبیب -	استعدادات - مایه ها و کانون	انقلاب - برگردیدن -
استخراج - استخراج کردن	ادب - انداز و حد و حرکات	انتشار - پراکنده کردن -	التفات - بگوشه چشم نگریستن
اصناف - قسمها -	التماس - درخواست -	اتهام - جن و انس -	اضطراب - پیشانی شایه
القول - قسمها -	استحسان - نیکشمنی -	ارتزاق - تغذیه کردن -	الحق - راست است -
اندراج - شامل	اقصا - کنارها -	استطاعت - سهولت -	اعمال - کارها -
انتساب - نسبت داشتن	اظهار - پیدا کردن -	امتنان - سپاسگزاری -	امنیّت - بخونی -
اسرار - رازها -	احسان - نیکی -	استوار - پیاپی درستی -	انصراف - بازگشتن -
ازهار - شکوفه ها -	احکام - حکمها -	اشتیاق - آفرینش -	ایثار - بلندی -
افاضت - قیظ دادن -	احمر - حکم -	اشتیاق - آفرینش -	امل - اسید -
ایل یقین - یقین -	استقام - راست کردن -	انفرا - تنه شدن -	ارغنون - نام سازی -
اساس - بنیاد -	در رشته کشیدن -	اضطراب - خوی -	ارم - نام بهشت شده -

لفظ طبع - که در ستون دوم از کتاب عبارت است از طبع که در لغت معنی درستی است

المصاحف - نه دال کند از پیش	استیناس - غور فتن بچیزی	آب رخ بال کا بنیاد کن چیزی را بچیزی -
اودات - آله -	استمداد - رد خواستن -	افتان - شاخ می دخت - ایاب - بازگشتن -
امیر - سردار -	استقصا - نهایت چیزی در	اکل - خوردن -
استشمام - بویافتن چیزی	اصاغر - کترینان -	ارذل - فرومایگان -
ایذار - آزدن -	ادوار - نهاده گردشها -	آخر الامر - اتمای کار -
آز - حرص -	انحاض - چشم پوشیدن -	آوان - هنگام -
افعی - باز نهنگ -	اطلال - ویران -	ازدواج - نکاح کرده دادن -
اکتساب - چل کردن چیزی	ابوالبشر - کنیت حضرت آدم	استطمار - یاری خواستن - اعلام - خبر دادن -
اعالی - بلندی مرتبه گان -	الساس - هیرا -	اشراف - بلند شدن هیچ چیز
اقاقصل - فاضل تران -	اصل الیاب - اصل اصول -	اقتزاز - جنبش کردن -
اشتمال - گردنفسه گرفتن -	ایچوپه - عجیب و غریب -	اکتاف - کنار با -
احراف - کنار با -	در تعبیر اندازد -	اسفل السافلین - بکنایه
اقتسر - تاج -	اسیپ - صدمه -	ازبختین - دوزخ -
اغزاز - عزت دادن -	اکسیر عظم - کیمیا -	اعلی علیین - برترین -
اصفا - شنیدن -	اکاپر - بزرگان -	غرفهات بهشت -
افساد - خراب کردن -	اکسیر - کیمیا -	اقویب - درنج -
اعظم - بزرگترین -	اشتهما - آرزو کردن -	استراحت - آرام گرفتن -
الوان - آواز با -	اقتضا - تقاضا کردن -	اهوال - ترس -
استغنا - بی نیازی -	النسب - مناسب ترس -	استیلا - غالب شدن -
احاسن - چگونگی با -	اشر - نشان قدم -	ایالت - مهوری -
اشرف - بزرگتر -	امصار - شهر با -	ابا - انکار -
اکسل - کاملتر -	اقطار - کنار با -	ایمان - بزرگان -
اقل - سکرانه آسان فکرانه	اخوت - برادری -	التهاب - سوزش -
انسیار - اجنبی با -	آش - آبی که از پیش چرخد	ارتفاع - بلندی -
ماتر - مقابل -	گیرند بندی هیچ گویند -	اضافت - نسبت کردن -
		اضافه روان کردن -

افشا - فاش کردن -	اخیار - نیکوکاران -	آب حیات - چشمه آب حیات -	افج - طرف بالای -
آمان - سوگند -	آفتاب - آفتاب -	احرام - حرم شدن -	افند - نرین دریم کوکب -
اتقاع - فائده گرفتن -	استمالت - تسلی -	انگشت نما - مشهورتر -	این حرب - اوج است که نقطه -
احترام - حرمت داشتن -	اجل - موت - هر چه بادا -	اعتساف - بیراه -	انغیر - خاک رنگ -
افراط - زیاده کردن -	آجال - مرگ -	الواح - محنتها -	استعدا - خواستن -
اعتدال - بر بودن هر چه -	افتراق - جدائی -	الایت - بازگشتن از کاری -	آهت - بزرگی -
افراز - کفش -	اعجاب - چیزی عجیب -	السنه - زبانها -	آب ششیر - کنایه از شیرین و شیر -
احساس - دیدن -	انتباه - آگاهی -	الخطاط - آینه نش -	افواه - دهنها - مجاز آینه نش -
اطفا - کشتن آتش -	ادبار - بد اقبال -	الاحتجاج - بپشتن عضو -	استغنا - بی نیازی -
استحقاق - خواستن -	آب خفته - آب خود را در -	الاعتراف - خطای اقرار کردن -	ایصال - رسانیدن -
انباز - شریک -	اعاوت - بار گردانیدن -	اوراق - جمع ورق -	انغوا - گمراه شدن -
اعوان - یاران -	اندفاع - دور شدن -	انعکاس - بازگشتن -	انس - مردمان -
انحطاط - افتادن -	انقصر - تنگ -	آهین - سرو کوفتن -	ازان - مال و ملکیت -
آبگیر - تالاب -	اوتار - ذخیره کردن -	بیفاده کردن -	الانعام - بیکدیگر -
اوشاد - راه حق نمودن -	آب ندان - نوعی از انار -	آب روی پنهان شدن -	الخطا - روزگار گناهان -
آبادان - معمور -	آب ناز - نفس ناز -	کاری بی منفعت کردن -	آرزوم - شرم -
انعام - نعمت دادن -	آسمان - مانند -	الشم - درونک -	اعتدال - خنده آشن -
آب خود در رودخانه ریزش -	آبیل - چاکران تابان -	استغاثه - فریاد خواندن -	آبا - پدران -
انصیب و قسمت -	اقاویل - کلمات -	ایو الدهر - همیشه -	اجداد - پدران -
انقیاد - فرمان برداری -	اوجم - آب سیاه -	اضعاف - دو چندی -	آهین - ریاضت -
اگرام - گریه داشتن -	ابرش - اسپیکه قطره -	الاف - هزارها -	ارغم - بار بار -
افراط - از حد رگزدن -	مخالف رنگ - باشد -	ایثار - بخشش -	آتش بیدو - آفتاب -
احرم - پوشش -	انبیا - جمع نبی -	اوتار - ذخیره کردن -	اقتدا - اقتداء -
ابتلا - در بلا افتادن -	احیاناً - گاه گاه -	احراز - اشیاء کردن -	استیصال - بخت کنی -
اشعار - بد کلامان -	آب حیوان - آب حیات -	اخلاق - روشها -	اصابت - درستی -

استقامت - بسیار سیر خوردن -	تال را گویند -	اشکال - دشواری -	اصناف - طردان -
آیت - نشان و علامت -	انجمن - هجوم مردم -	ارزن - نام غلبت بندی -	اکابر - بزرگان -
اختلاط - آمیزش -	استکبار - گردن کشی کردن -	ابطال - باطل کردن -	اثروا - گوشه نشینی -
اصطبل - مکان بستن اسبان -	اولوالالباب - صاحبان	انصار - مددکاران -	اجتهاد و کوشش برای جواب دادن
احسن - خوب گفتی تو -	دانش -	الکرام - بزرگوارانی که شرف دارند	الحق - نام وزیر حضرت
ارغوان - نام گلپت مرغ -	انتقام - کینه کشیدن یکی	اجبار - کسی و دیگرانی که شرف دارند	سلیمان علیه السلام -
احرار - آزادان -	بنفک کشیدن گرفتن دست	استعداد - داده راویان	از در - ماری بزرگ -
استکشاف - دریافت کردن -	اوراد - دعا یا نیکو وقت	طلب باطن چیزی کردن -	الوند - نام کوهی -
انقطاع - بریدن شدن	معین خود خوانند -	اکلیل - تاج و نام منزلت -	آهون - آن نطولیت
اشیل - گرو بهمانی ستان -	اوکار - یاد کردن بهمانی که گوی	استخراج - بیرون آوردن -	اندیشه - شود در آن هر چیزی
استاد - نسبت -	ایشان - بخشش -	افیال - دانه ها -	اعمال - همسران -
اشباه - همسران -	آهنگ - قصه آوازیکه	استخلاص - برائی شدن	استشاره - صلاح پیری -
الوان - رنگارنگ -	قبل از بدو کشند بهندی لای -	اعظم - اکابر -	احسن - خوارتر -
افکار - جمع فکر -	آنگشت - بندی گوگرد -	احمال - دولت دادن	استعداد - سعادت داشتن
اقصی - نهایت -	احیا - زنده کردن -	اشرار - جمع نهر -	ابراهیم - استوار کردن
امکان - قدرت دادن -	اقتنا - نیست کردن -	اشتم - ظلمت افکندن	و ملول کردن و دود کردن
امهرن - شیطان -	امانت - کشتن کسی -	در لغات ترکی نوشته است -	در بیان
اضداد - جمع ضد -	استغفار - آفرینش آستن	ارزاق - روزیها -	ایتماع - شاد کردن -
ایحار - وعده وفا کردن -	اقرار - خویشاوند -	اقلاطون - نام مکی -	ارتیاح - شاد شدن -
آوردن - نام ماهی -	ایمن - بیخوف -	اطوار - بارها -	انحانی - سازیهایی را گویند
اسد شیر نام برنجی است	احادیث - جمع حدیث -	احم - گرد بهای مردم -	کبری نغمه خوانند مثل چنگ رباب
اطفا - درون تن -	استحالت - طلب کردن -	اسلاف - جمع سلف -	اصطناع - کنونی -
اعطاف - مهربانها -	استعطاف - مهربانی کردن	ارغوان - سوغات -	آو فر - خالص -
انفصال - جدا شدن -	آهنا - جمع امین -	اسافل - کیدگان -	اقصی الغایه - انتهای نشا
اصول - بنیاد علم و سستی	استمال - استادن ای شهو -	اعالی - شرقا -	استبشار - شاد شدن

استاد بزرگواران را در این کتاب

و خبر خوش رسانیدن -	بدل - چیزی که بجای چیزی	باب زدن - سنج -	بلاغ - رسانیدن -
او طان - جمع وطن -	میدار سخت - معروف -	بطالت - بیکار شدن -	بیدل - عاشق -
اندلس - ملکیت مغرب -	بلی - لفظی است که تصدیق	میرایا - خلق -	بری - بیزار -
باب الیابار -	کلام آید -	پیرمان - حجت و دلیل -	بازرگان - سوداگر -
برازمه - برهنان -	بال - بازو و مرغان -	پاهر - روشن -	یدایت - شروع -
بهاشم - چار پیمان -	دول و جان -	بتریت - صحرای -	یلماهت - نادانی -
لیسط - گسترده -	نشارت - خبر خوش -	بمی - بهتری -	بوزرگان - جانوریت -
لیسط - فرش -	پدره - همیانی -	پیشنه - بادیه -	که بندی بندر گویند -
بلاو - شهرها -	بدیهه - سخن بی اندیشه -	پیر حرف - برکنار -	بار - شایخ و خیر و بارگاه -
بیاض - سفیدی -	گفتن -	بقعه - خانه -	بهار - قیمت و خوبی -
بلاغت - رسیدن به مرتبه -	بتر - بیابان -	چبر - رده ایست -	بیکاه - شام و میوقت -
کمال را برادر کلام -	سحر - دریا -	بسنده - کفایت -	باقول - سخی -
باسط - فراخی و بده -	برق - بجلی -	بسبب - گسترده شده -	بشیرن - خواهرزاده ششم -
پهریس - ستاره مشتری -	بهرام - ستاره جریخ -	باره - بازو که و قلم -	بیت - گواهی -
برج - قلعه و خانه ستاره -	بدر - ماه تمام -	بذر گو - لطیفه گو -	بی محاسن و گدازش مهرت -
باهره - روشن -	باز نام جانور -	بیرنا - جوان -	بنا گوش - نومه گوش -
بضاعت - مال -	بالش - بالیدن -	باشه - جانوریت شکاری -	بخشان - نام ولایتی است -
پیرگستوان - پاکه -	پیر عکس - بر خلاف -	پو العجب - تعجب بی حد -	پا صره - قوت بینائی -
پین طبری - قسمی از سیه -	پاد و نفس - کار بیفایده -	بشره - ظاهریت آدمی -	پرخودار - متمتع -
بادیه - صحرا -	کردن -	پره - بچه گوشتند و آهوه -	بعد الیوم - امروز -
ببر و - جامه محظوظ -	بجل - عفو کردن گناه -	بهمانه - جلد -	بشاشت - خوش طبع -
بواب - در بان -	بتنگ - عاجز و ملول -	بغداد - نام شهر -	بعد المشیقین - دوری -
بنی نوع - نژاد انسان -	بلوغ - رسیدن -	بی برگ - بے سالان -	دو شرف -
بیت - ریخ -	بهرت - بیزار غیب -	بیلی - آلتیست آینه که میراث -	پس با شند و بدانی می کاوند -
بهره - نام شهری در عرب -	بیت - بیت و شاگرد -		

این کتاب در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در شهر تهران چاپ شده است و در آن زمان به دلیل کمبود کاغذ و مشکلات اقتصادی، چاپ آن با تأخیر مواجه شد. این کتاب به منظور آشنایی مردم با لغات و اصطلاحات عامیانه و ادبی تدوین شده است و امید است که مورد استقبال قرار گیرد.

بقیة العمر - زندگی باقی -	بیت الحرام - کعبه اشرف -	بیستون - نام کوپه است -	دائرة کشنده -
بنزه - گناه -	بیدا - دشت -	بخت - شران قوی -	پروین - شش ستاره -
بنات النعش - ستاره بیت الاحزان - خانه -	بارگی - اسپ -	کوپک -	
اند صورت چارهای -	غنما -	برهما - نام اوتار هندو -	پگاه - فجر -
بارج - خراج -	باری - نام خدای تعالی -	بوتجار - بگلا -	بله - ترازو و درجه -
بدرقم - رهبر -	باوی الرای - اول فکر -	بنان - سر راه انگلستان -	پرخاش - جنگ -
بین النصیین - بیان -	بید - نام درختیت -	برید - قاصد نیز رفتار -	سپرایه - زیور -
دو دشمن -	بسطت - فراخی -	بارقه - چیزیکه خشنه باشد -	پاوانش - جزا -
بارج - فروشنده -	بالکسته - لائق -	بچانگر - نام شهر است -	پشتی - حمایت -
بوته - بهندی گهر یا دخت -	بادبیزن - بهندی بیکما -	بابل - نام شهر است -	پدرود - وداع کردن -
کوپک -	بدسگال - بداندیش -	برومند - کامیاب -	پندار - تکبر -
بیت - صورت نگاشته -	بیعت - فرمانبرداری -	برگ نوا - ساز و سنان -	پهلوی - بهر دو طرف سینه -
تیر - زبون -	ومرید شدن -	لوم - زمینیکه در آن قلعه و شکم -	
بقاع - جمع بقعه -	برج آبی - سر طاق عفر -	رانی کشده باشد و باور -	پنجره - خانه چوبین که
سجرا خضر - نام درخت -	وحوت -	حروت بهندی الوگویند -	برای زندگان طیب و سازند
بید مشک - نام درختیت -	بوادی - جمع بادیه -	باب بای فاسی -	وهر چه مشک باشد -
بدلیج - عیب -	بدرعت - چیزی نوکر در -	پارس - نام ملکی -	پیچوله - گوشه خانه -
سجرحمان - نام درختیت -	دین پیدا شود -	پهلوی - نام زبانی از -	پلاس - ثاٹ -
برات - کافه زرد کافه تند -	بارعام - در بارعام -	هفت زبان -	پرمی - جن -
بوکره - امید -	بنی اسرائیل - فرزندان -	پاره - اندک چیزی -	پهنا - عرض -
بلا و سیاه - کنایه از آفت -	حضرت یعقوب علیه السلام -	پای مرد - مددگاری -	پیرکار - سخت -
بزرگ -	بخش - حق -	پلنگینه - نوعی از جابه که در -	پافشرون - قائم شدن -
بروع - نام ملکی -	بترق - اسپ بهشتی -	نفوش ثلثه پوست پلنگ -	پیکار - جنگ -
بصارت - بینائی -	دخیره شدن چشم -	پرتاب - نوعی از پرتکه و در پرتاب -	خط حکم امیران -
بتان آوری - مشوقان -	بیارستان - شفاخانه -	پزگار - قلم آهنی که بدان -	برمال نام جانور معروف -

پاس - حصه و چهارم حصه -	وردنق -	منازل - خوردن -	توشه - زادگاه -
پیکر - صورت -	تازی - عربی -	تفریح - سیر و تماشا -	تعجب - رخ -
سبک - قاصد -	تحسین - ستایش -	تهیه - آمادگی کردن -	ترازو شد - بیرون رفتن -
پرفرمان - عملگین -	تقصص - کاویدن -	تعصیه - پنهان کردن راستن -	دگشتن نصف تیر از نشانه -
پایان - فروتر -	تقرب - نزدیک شدن -	تلطف - مهربانی -	تیمو - هندی تیر -
پهلوتی - کناره کردن -	تغافل - غافل نمودن -	تنگ - قهقهه و دودیدن -	تاراج - فارت کردن -
پاکدامن - بی گناه -	تعمیم - عام -	تفضیل - برگزیدن کسی را -	تتم - ناز و نعمت -
پیش شدن - بسیار شدن -	تکثیر - بسیار کردن -	تغلب - غلبه کردن -	تعویق - بازداشتن -
پلنگ - نام درنده است -	تتمق - سرپرده -	تعدی - ستم -	تهور - مردانگی -
پیکان - معروف -	تعمق - غور کردن -	تفاوت - دوری میان چیزها -	تایه - هندی توا -
پیشین - پول ریزه کوچک -	تعمیق - غور کردن -	تولد - زادن -	تیسیم - آهسته خندیدن -
که از سر باشد -	تخیل - در خیال آوردن -	تفتیش - کاویدن -	تجمل - بردباری -
پروا نچه - حکمت نامه -	تخیل - خیال کردن -	ترصد - امید -	تجمل - شان -
پشتواره - مقدار یک از بار -	تهذیب - پاک کردن -	تمهید - نیکو کردن کار -	تفویض - سپردن -
که بر پشت توان برداشت -	تنزل - فرو آمدن -	توکل - بنده سپردن -	نگاپو - دیدن -
باب الثمار -	ترصیع - جواهر نشانیدن -	تصدیع - درد سر -	تخلیه - زاپه کردن -
تلقین - نهادن -	در چیزی -	تضرع - گریه -	تجسید - اصلاح نمودن -
تفصیم - در بابانیدن -	تعجیل - شتاب کردن -	تهاولن - خوار -	تفرید - بجا شدن -
توسن - اسپ سرکش -	تملق - خوشامد -	تمیمه - تعویذ -	تحمیت - سلام -
تنزه - بیهی -	توشیح - آراستن دادن -	تجارب - همه گیر آموختن -	تجلی - آشکارا شدن -
تاتی - نرمی و درنگ -	تزیین - آراستن کردن -	تجاوز - در گذشتن -	تنبیه - آگاه کردن -
تمسک - چنگ زدن -	تامل - اندیشه کردن -	تجربه - آزمائش -	تفقد - مهربانی -
تجزی -	تزکیه - پاک کردن -	تخمیر لیس - کسی را بزرگ -	تراش - تفع -
تسخیر - رام کردن -	تفتیده - گرم شده -	برانگختن -	تیشنه - بسوله -
تاب - پیچیدگی و گرمی -	تبلیغ - بپاکی یا و کردن -	تنوع - قسم قسم شدن -	تعطل - بهانه نمودن -

ترباک و تریاق - چون	تجبر - گردن کشی کردن -	برنامه و منشور -	و آتش گرم شده باشد -
مفرکه دفع زهر باشد -	تزویر - مکر و فریب -	تجار داری - خبرگیری و	آشهر فیه - بزرگ داشتن
تدبر کج - آهسته آهسته کار کردن	تجربیت - استخوان -	غجواری -	و عظمت -
تلمی - پیش رفتن ملاقات -	تقیح - زشت کردن -	تشدید - سختی نمودن -	تفخر - تفوق -
ترجیح - افزونی نهادن -	تفت - گرمی -	توبه - کیسه کردن آن دانه	تذلل - زاری کردن -
تبرک - برکت گرفتن -	تفرع - امید -	تداخه اسپان را بخوراند -	تلفذ - مزه گرفتن -
تالک - باختیار خود کردن -	توالد - با هم گردانیدن -	تسویه - خجسته و پاک -	تخلق - خلق گرفتن -
تنگ شکر - خردار شکر -	تناسل - از هم زائیدن -	تدبیر - اندیشه کردن -	تراشه - سرود و نغمه -
تیرکان - معشوقان -	تیجات - پس پندگان -	تیار - خانه آن -	تداوی - دوا کردن -
تیمار - خدمت کردن بیمار -	تیرگنازی - سختی و جهد -	تشفیر - ناز -	تکسر - شکسته شدن -
تیربات - باطل و بیوگه -	تیرک - رسوا شدن -	تجید - بزرگی نسبت	تاریخ - وقت چیزی پدید کردن
تیرجهان - بیان کردن -	تیریز - بکنایه سخن گفتن	کرون کیه را -	تعذیب - عذاب کردن -
تسلط - غلبه -	تین - انجیر -	تار - تاریک -	تادیب - ادب دادن -
تحویل - برگشتن -	تفئید - کسی را بفرستادن	تفرقه - پریشانی -	تجزع - جرع و نوشیدن
تمغاجی - باج گیرنده -	توروع نسبت کردن -	ترافعی - از هر دو ضلع	تابل - میان داری -
تکلف - از خود چیزی	ترجم - هر دلی کردن -	شدن -	تمثال - پیکر -
نمودن که آن نباشد -	تورع - پرانده شدن -	تبعه - تابان -	تالف - الفت -
تاخیر - مدت -	تخمین - اندازه -	تصمیم - استحکام -	تانات - کلمات -
تحریر - عریض گردانیدن	تگاور - اسپ نیزه -	تعصب - حمایت کردن -	تفک - بدوق -
تمشیت - جاری کردن -	تیمین - بمن گرفتن -	تیشم بر پانی و ن -	توتیا - سرمه -
تناقض - ضد یکدیگر شدن	تکلان - یعنی استوار -	کار و بار خود -	تقوم - حساب یکسان
تلاقی - یکدیگر را	تراجع - منقلب شدن -	تغلب - پیروز شدن -	تجدید - نو کردن -
تبدن -	تقوی - پرهیزکاری -	تعديل - درست کردن -	تقی - پرهیزگار -
تفصیح - تباه کننده -	تاویل - جد شری -	تفسیر - بیان -	تجاشی - یکسو شدن -
تفرس - دانایی -	توقع - انتظار داشتن -	تصلان - انچه آفتاب	تجنب - یکسو شدن -

دوم - بندری د هوکنی و	درینه ترکی - نام داروست	مردودستان مقصود حاصل باشد - دیوان چرخ - ستاره
درشتی دراه -	دکان - معروف -	درهم - نوعی زر که درفش ششمی نامشتری -
ونی - ناکس -	وانگ - وزن شش -	دینار - نوعی ارز مسکو دولت - دستار بندان - عالمان
دون - بقر -	سرخ و حصه هر چیزی -	دقیقه - باریک - وفا ضلالت -
دوشت - چیت و سراسیمگی -	دار چینی - نام دوایت -	دراز گوش - نوعی از خر - دوش - سخاوت -
دلاله - زینبکه دیگر زنان را	درج - صند و قی -	داعی - خواهنده - دیر فلک - عطار د -
دبراه کنند -	دار الضرب - بندری -	درمان - علاج - دیرستان - منشی خانه -
دست افراز - آله کار -	دکال -	دواب - چهار پایه - دکتب -
پیشه دران - حواسبان -	دار السخ - جایگاه جلودار -	داسن پاک - کنایه از عصه و رقیب - مردار بزرگ که در
دیر باز - درازی زمان -	پوست کش -	دبا چین - جمع دهنان - معدن تنها پیدا شده باشد -
دندان برهم سودن	دسترس - قدرت -	دجله - نام نه نیست که زیر درخت - اشرفی -
غصه کردن -	دواج - بالادوش لحاف -	دوافع - جمع دافع -
دست - غلبه و قدرت -	دبمنی قبا -	دست بندان بر دهن - دریا که اخضر - نام دریا
دریغ - افسوس	دیو - عفریت -	کنایه از بشتیانی و افسوس از هفت دریا که هر یک شانی از
ددمه - فریب -	دید بان - محافظه -	در لوز - گدائی - بحر محیط است و کنایه از آسمان
دریکه - کژکی -	دقائن - جمع دقینه -	دوال - تسبیح چرم که بران دم در کشیدن - خاموش -
دوستان - روستا -	دائرة نصف النهار -	چیز یا بندند -
دو چار - مقابل -	دائرة الیست که تصنیف دائرة	دورج - دره -
دارای فلک - دارنده	معدل النهار می کند -	دومی - دزدگی -
آسمان یعنی خدا که تعالی -	دو بند - فریب و چله -	دو هفت کشتا و درزی کردن -
درو - قطع کردن زراعت -	دوب اکیر و اصغر - دو	دومو - کیک در برایش وزو - بالای هر چیزی -
دوات - زیاده کردن خصل	صورت خرس انداخته کب	موی سیاه سفید باشد - دل - خوار -
قمار -	کواکب -	دار السلام - خانه سلا -
دیگر - شب باریک -	دنگ - بنیز دو ابله -	یعنی بهشت -
دار القضا - حکم قاضی -	دوست کام - کیک کب	دو حاسب - کنایه از سرعت که دقتی کار آید -

لخصه یا لفظی آنچه از لغت فارسی در این کتاب آمده است

باب الدال

فیل - دامن -	دول - دزدکی -	دو هفت کشتا و درزی کردن -
دومو - کیک در برایش وزو - بالای هر چیزی -	موی سیاه سفید باشد -	دل - خوار -
دار السلام - خانه سلا -	یعنی بهشت -	دو حاسب - کنایه از سرعت که دقتی کار آید -

روز بازار - رونق بازار - زخارف - آرائشها دیا - در سخن - سفلی - بستی	روح روان - نفس ناطقه - زحمت - تکلیف - زبان آواز - تیز زبان - ساری - رونده -	رستخیز - قیامت - نیرو و زیر - افراط و زه - چله کمان - سائر - سیر کننده -	رسوا - خجل - تقوی و در احوال - زهره - تاب بجهنم پس - سداو - درستی -	رکیک - ضعیف - زاویه - گنج و گوشه خانه - باشد مانند کسی که در آن آب زهره - سرری - تخت -	باجل - پیاده - زهره - سرای سخت - تلخ پر باشد - سمت - راه راست -	رحیل - کوچ کردن - زخنی - چیل - زهره - نام شهریت - سیاست - حکم مذهب -	رقبه - بنین متعلقه - زوال - پیروزی - سفید - زواریا - گوشها - رعیت بقدر -	رحم - بچ دان - زبانه - شعله آتش - زرقه - آب روان که جاری - سالاطین - بادشاهان -	رشتا الارباب - پرورش - زواج - باز دارندگان - از گویا آورده در دهن بچ - سرایه - اصل مال -	کننده پرورش کننده گان - زهره - نوعی از مردم - دهنی که بازگویند مقام غنیست - سر آید - سردار -	رسمه - گله گو سفند - تراو آخرت - پوشه آخرت - زهره - نغمه و ترنم - سبزه خطان - کنایه از -	رفقا - جمع رفیق - زیان - نقصان - بآهنگی سر آیند - سشو تان -	رکیب - اماله رکابت - زمام - مهارشتر - زبانشکارت - بدکار - سواد - سیاهی حوالی شهر -	رقعه - پاره جامه پاره کاغذ - زرق - کر - شمع - معنی رویدن و بیا - سمرای - خانه -	رباط - مسافرخانه - زهار - گاه و بیهیز - و کاشتن معنی زراعت و کشت - سامت - ملولی شدن -	روحانیان - فرشتگان - زیوان - عاجز و سفله - زراعت - کیتی - سامی - بزرگ -	رشاد - راه راست بودن - زهرم - چاهی است نه در یک - زهره - زرق - گشتی خرد - سمات - روشهای نیکو -	رتاق - بارکیها - زلت - گناه - زراعت - اشرف - سمیل - نام تاره معروف -	رخام - سنگ سفید نرم - زمارت - پر پر گاران - باب زاء فارسی -	روغن زیت - روغن - زهره - گیاه زهره دار - زواله - اوله و بعضی شنبه -	رکاب - معروف و پیاله - زله - پس خورده - زلف - عینی -	رامشگری - برانیدن - زفاف - عروس را بخانه - زبانی - تندخو -	رفوت - جمع رفعت - زنی فرستاده عروس را و با هم بیکو - زنده - دق و خرقة -	باب الزاء - زلال - نفس در زبان - باب الین -	سمه - اسب -
---	---	--	---	--	---	--	--	---	--	--	--	---	--	---	---	---	--	--	---	---	--	--	---	---	-------------

سوانح - حوادث -	سکساری - شایب دگی - ساحر - جادوگر -	زنده شد و جمعی از امتنان حضرت موسی بسبب گو ساله گاه ساخت
سفارت - پیام بردن -	سحق - آواز -	سقیه - نادان -
سجده -	سجده - شنیدن و مردود -	سبق بردن - پیشی -
سکالامح - نام دوشاره	سجده - چهار کاره -	سجده - آبداد اجداد گذشته -
سکندر و بنده ها به بیج اسدانه	سجده - پیاکی یا	سجده - نام مرضی -
سکونت تیزی -	سکندر اندک تعالی -	سجده - بیم -
ساقی - آب دهنده مشهور	سکندر - راهها -	سجده - نام پیغمبر -
شراب دهنده -	سجده - دیدن میان صفا	سجده - زشت -
ساختن - پیاله شراب -	سجده - هفت بار بخواند که	سجده - سیلان - نام جزیره است
سجلی - خفت -	سجده - نغمه و مجاز آینه	سجده - حکنامه -
سجده - باد گرم جمع هم -	سجده - سفین -	سجده - مسی -
سجده - پرده سرا	سجده - دبر به -	سجده - خوردن اسب -
سجده - بندی چیت	سجده - درگاه -	سجده - ماهی در غاری می
سجده - کنایه از	سجده - آلا لیت که	سجده - راه راست -
سجده - مردم فردایه و سبک نمیکند	سجده - وزیر گاه بر آن آهن دوز	سجده - شامت - بد خالی -
سجده - خفتل و سبک خور	سجده - غیره نماده میگویند	سجده - شاپین - نام طایفه است
سجده - خفتل -	سجده - سنگ پخت -	سجده - شکاری -
سجده - علم حلقه -	سجده - از زمان -	سجده - شریان - رگ جنده -
سجده - بسیار گردیده -	سجده - رازها -	سجده - شکر - نادر و زیبا -
سجده - طریق -	سجده - اتحاد و نیکو	سجده - شکوه - بزرگی -
سجده - مردم بی عقل - از شکم مادر -	سجده - نمایان -	سجده - شکوفه - گل درخت سیوه دار
سجده - روان کوف -	سجده - خفایان -	سجده - غالب شدن حرص -
سجده - چوب زبان -	سجده - پیشینها -	سجده - شکرستان - آنجا شکر
سجده - پوشیده -	سجده - خوس -	سجده - راست میکنند -
سجده - تمام -	سجده - تروش بود -	سجده - شایگان - نام گنجی از

استخوان این کلمه در تمام اسباب باشد و هر کس که در این کلمه شغل جادو دارد

گنهای خسرو پرویز -	چیز که شکل انار آفتابازی	آودند -	شوخ چشم - بیباک -
شبستان - خوابگاه سلاطین	بر فلک پیدا شود -	شارع عام - برک	ششدر - عاجز و متحیر -
دلوک خضو در خانه که شب آن بر سر	شبه بندی پوتم	شعبده باز - بازیکر	شترنگ - سیاه -
شیمه - عادت و طبیعت -	شعشع - روشنی آفتاب -	شهادت - گواهی دادن	شوکت - قوت -
شست - گرفته سونا	شرط - آنچه بجزی داشتن	شیم - باد بهی که خوشتر است	شب یلدا - شب دراز -
شام غریبان - شام	شمر - یکاره آتش -	شمال - بادیکه از قطب	شهر آشوب - آنکه در حسن و
سافران که در حشت ناک باشد	شکر تنگ - کنایه از بوسه	شعفت - بگوئی -	شوریدگان - بنوشت
شعل روحانی آفتاب - دمان -	شحنه - کوتال -	شائع - مشهور	پیرستان -
شان - چراغ -	شعاع - بد -	شورایه - آب سورا -	شنب - سفیدی مو -
شوکت - قوت دیگری -	شغال - جانوری زنده	شبگیر - وقت خوابگاه در وقت	شراب طهور - شراب پاک
شور - غوغا و آنچه برادر	شوق - نیمه چیز دپاره او	شعاع - سفیدوان -	که در پشت آب است
شعب - شور و قنقه	شیر -	شیخ - پیر و خواجه -	خواه شد -
شرب - نوشیدن -	شماقت - شاد شدن -	شکفته - آلتی است مشهور	شوخت - پیر -
شربت - مقداری که از یکبار	شماقت - بر خیرانی کسی -	شهرت کاوبه - شهر	شراء - خرید -
خوردنی از نامها که کباب در شربت	شامی - وقت شام -	شمارق - روشن تابان	شماکل - عادت -
شاه - آلودگی -	شیلان - طعام -	شرف - بزرگ -	و بعضی آفتاب -
شترزه - قوی و تند -	شماصه - گلوله خوشبودار	شوم - بد فالی - و نحوی	شعر - موسیقی -
شیر چرخ و شیر فلک	کته بوند -	شهره - انرک -	شبه - نام اسب خرد پرویز
و شیر سیر - برج اسد -	شیراز - آنچه مجلد آن	شماصت - بزرگ شدن	شیر و شکر - کباب از اختلاط
شیراز - پاره آتش که بکشد	از خیزدندی کتاب در اطراف	شیون - نوحه -	شیراز - آنکه اشاره که بکشد
شکسته - سختیا -	آخر باریستم رنگین ترتیب اند	شعبده - بازی که بکند	شرفه - کنگره عمارت
شق - کاغذ و پارچه که بر	شاهین که از او - جوت	شعخون - بوقت شب	شکر - نیمی - گفتار نرم
علم بندند -	تراز و پرو جانبد آن پلها	بر دشمن تافتن -	و شیرین -
شهاب - ستاره دمانند			

که در پشت آب است

شگفت - عجب -	صباح - در دسر -	صرصر - آندبی -	ضیا - روشنی -
شوا تب - آینه شما -	صلح - نیکی -	صور نگاران - نقاشان -	ضمیر - خاطر -
شمع - برای سوختن و روشنایی -	صالح - جمع صیغه -	صیاد - شکاری -	ضیافت - مهمانی -
بسمی چیز که از موسم و بهار ساخته -	صد و - در پی -	ضام ابصاح بیان در پیاد -	ضرب - زدن مرد سبک تن -
برافزنده این مهارت و آقا -	صبا - پور دالی بودا -	صیقل - روشن کردن -	ضمعا - ضعیف -
آهوار می شهاله گویند -	صلا - خواندن بر ا -	صفار - خردان -	ضعف - کستی -
شار فزی - یک شنبه -	طعام خوردن -	صله - انعام -	ضیاع - دیدن درین ماهره -
شکر بار - معروف -	صعب - سخت -	صولت - حمله بردن -	ضمان - پذیرفتن -
شکر خند - تبسم -	صدقه - آنچه براه خدا -	صنف - قسم -	ضمیرت - بیقراری کردن غم -
شکر - معروف -	بغیر او بند -	صالحم الله بهر - همیشه -	باب الطا
شوام - جمع شام -	صاعقه - برقه که از ابر -	روژه دار -	طبایع - سرشت مردم -
شریت حیات که از -	نمین افتد -	صوامع - عبادتگاه آترسایان -	طرز - آیین -
آب حیات -	صالح - نیکوکار -	صخره - سنگ بزرگ -	طیور - پرنده -
شکر خراب - کناه و آلودگی -	صنایع خیر - کنایه از زبان -	صدا - زمینهای درشت -	طراوت - تازگی -
خوش آئیده و فوالتی -	صدا - عبادتگاه آترسایان -	صفوت - خلاصه -	طریق - راه -
سانی - صحبت دهنده -	صدور - پیکار -	صنوبر - درخت چلبوزه -	طیران - پنهان و نقش نگار -
باب الضاد	صواب - نیک -	صفا - باضم پاک و میفش -	طره - زلف -
صورتم بهر و نقش -	صلا بته - معنی -	و نام کو بهی در که مظلله -	طبع - سرشت مردم -
صمیم - همان بهر و خفا -	صید - شکار -	صعوبت - دشواری -	طبائع - جمع طبیعت -
صباح - با صا -	صعوه - همولا -	اصحاح - پاک شدن از عیب -	طعمه - خورش -
صافی - صاف -	صنور - صدورتا -	صرافت - خالص -	طوبی - نام در قیست در شیت -
صفات - جمع صفه -	صوت - آواز -	صرریه - آواز قلم که در نوشتن بر آید -	طمع - حرص -
صوب - طن -	صنوف - قضا -	باب الضاد	طلعت - دیدار و صورت -
صیت - آواز و ذکر غیر -	صفوف - جمع صف -	ضممن - اندرون -	طلیعه - طلایه -
صائب - ربا -	صیانت - حفاظت -	ضلالت - گمراهی -	طبایشیر صبح - اول صبح -

سجالات الوقت - زود شتاب -	عجبر - خوشبختی سرف -	علیه - برتر -	علل - جمع علت -
علی الفور - زود شتاب -	عجیر - بوی خوش -	عساکر - لشکر با -	عالم ربانی - مرد خدا -
علاق - آلودگیها -	باز عفران آسخت -	عارضی - آنچه لاحق شود -	عروق - بیخها - درخت -
عاطل - بیکار -	عقیف - درستی -	بچیزه - صند ذاتی -	عین الیقین - دیدن -
عنف - درشتی -	عنان داد - دوایند -	عاسیان - جاہلان -	عیز برای بچشم خود -
عسس - کوتوال -	عارفان - شناسندگان -	عاجل - شتاب آئیده -	عسیری - نام زبان اهل کفران -
عسرت - اندیشه -	عوقا - خدا شناسان -	عالم السیر و الحقیات -	عشتر - دهم حصه -
عابد - رجوع کننده -	عرق - رگ -	کتاب از خدا تعالی -	عشیر - گروه -
عزیز - ارجمند و گویا -	عالمین - غر نهایی -	عم - بندی چچا -	عامی - جاہل -
عزوف لقب بادشاه مصر -	عزل - بیکار کردن -	عزایریل - نام فرشته -	عمود - گرد -
عیار - چاشنی در سیم -	عصمت - باز داشتن -	عالبض ارواح -	عیدل - برابر در مرتبه -
بندی بانگی -	خود را از گناه -	عود - نام ساز نام دارد -	عتاب - خشم گرفتن -
عارفه - نمکونی -	عقبات - جای برآمدن -	عشاق - جمع عاشق و نام -	عوده الوثقی - دست آرد -
عزائم - مقاصد -	ارثه که پیشوایان -	سقامی از موسیقی -	محکم -
عواقب - پس از نیکان -	عصبیت - خونیادند -	عزاسمه - بزرگست نام او -	عواصف - بادها سخت -
علم - ظاهر درایت -	عرض - ناموس -	عشاکر - خوشیان -	عزمت خوانان - عامل -
عقرب - کژدم بندی بکمر -	عین الشور - ستاره آفتاب -	عطلت - بیکاری -	علاج - دندان فیل -
عبور - گذشتن از آب -	کعبه نور یا بچشم واقع شده -	عظما - بزرگان -	باب الغین
علی السویب - برابر -	عصب - قطع -	عقاف - پارسائی -	عنج - کشته -
نمود - زمانها و پیمانها -	عزیده - جنگجوی -	عقال - جمع عامل -	عنه - سفیدی پیشانی -
عنوان - شروع چیزی -	عقد - باختیار کار کردن -	عیون - جمع عین -	عزائب - جمع غریب -
علف - گیاه -	عناد - کستین -	عدول - برگشتن از راه -	عرقاب - آب عمیق -
عزوبت - خوشترگی آب -	علی الاطلاق - بدقت -	عرفات - نام جاتادن -	غل - کینه -
عین الحیات - چشمه -	عیوق - نام ستاره -	چایان بروز عرفه که روز پنجشنبه -	عذر - بیوفائی -
آب حیات -	عذب - شیرین -	علوفه - خوراک -	فاشیه - زین پوش -

غالبہ - خوشبو ہجرت -	غلطاظ - درشت -	فکیف - پس چگونہ -	فرانش - فرزند جامہ خواہ -
غلطاق - کلاہ -	غرقہ - غریق -	فال - شگون -	فتح الباب - کشادگی کار -
غدر - تالاب -	غواہیت - گمراہی -	فضا - کشادگی صحن -	فرزین - مرہ شلمرخ -
غش - زرد نقرہ غیر خالص -	غالب - سرآمدہ -	فصوت - فراخی -	خطری - خلقی و پیدایشی -
غوغا - شور -	غضب - قہر کردن بر کسی -	فستق - بستی -	فراست - دانائی -
غراب - کوا -	بستم گرفتن چیزے را از کسی -	فاش - ظاہر -	فرزانہ - دانشمند -
غدار - بسیار بی وفا -	غلیظ القلب - سخت دل -	فرار - کشادہ شد -	فوات - نیستی -
غریوان - فریاد گنان -	غواص - پوشیدگی کار -	فرزین - فرزند -	فور - جلد -
غربت - مسافت و تنہائی -	غلو - افزودنی -	آلت کہ فرزین تقویت -	فاخرہ - بزرگی -
خرقات - در پیکہ پا -	غموم - جمع غم -	پیادہ کہ سپل و باشند مرہ -	فستق - خجور - بدکاری -
خرہ - فریقہ -	غایت - نہایت -	را پیش آمدن نہ ہر کہ اگر مرہ -	وزنا کردن -
غریب - مسافر و نادر -	غرامت - پیشانی -	حریف پیادہ را کشد فرزین -	فرہ - سبقت -
غمزہ - بابر و چشم اشارت -	غواکل - بدبیا -	انتظام او خواہد گرفت -	فلاتر - سست -
کردن معشوق -	غزل - حدیث صحبت و شوق -	فطرت - آفرینش -	فنیج - ترس و بیم -
خجیب - گوشت زبیر ذقن -	غیبت - عیب کسی در -	فصل - جدا شدن -	قمان - فتنہ انگیز -
خجاز - سخن چین -	قفاے گفتن -	فرمان - حکم -	قندہ - غذا -
خاکلہ - بدی -	خزہ - نام شہرست -	فواصل - بخششا -	فارس - نام ولایتی از ایران -
خواص - عوطہ زن -	خرفہ - بالا خانہ بر کنار بام -	قائق - بہتر -	فائقہ - اول چیز باشد -
عرض - مطلب -	باب لغاء	فرق - سر و جد کردن -	فاجر - زانی -
غیرا - زمین -	فرجام - انتہا -	فروغ - روشنی -	فتوی - حکم شرع -
غریو - شور -	فراخور - لائق -	فرح - سرور -	فرائض - فرمودہ خدا -
غریبن - شور کردن -	فالقض - رہزنہ -	فرقدان - نام دو ستارہ -	فتوح - کشایشا -
غوک - بندہ می بیندک -	فجواے - مضمون -	فردوس - نام بہشت -	فوز - فیروزی -
غٹ - فاسد و تباہ شدن -	فضائل - افزودنیہا -	فلک عظیم - عرش مجید -	فلاح - رستگاری -
گوشت مجازا گوشت گندہ -	فصل - افزودنی -	فرسنگ - سیل -	فتور - شستی -

له خطای مطرب ساجده و مقام برادر ازاده اراکلیند ۱۲ در زمانه قیام چهار بار شاه را کی میگفتند کیلاوس و کجور و کجیاد و کله اسب و کله کلاست که بزرگ استقام زبان می آید امین

کازنامه - دستور العمل -	کاشف - پیدا کننده -	گنجور - خداوند -	خوب نماید و در دفع خیان
کراهیت - ناپسندی -	کانون - آتشدان -	گرد بهم - غلوه سنگ گل -	نباشد -
کتمان - پوشیده داشتن -	کوفته - ریخته -	گوهر - ذات پرشی وصل گوشه گرد -	رهن مجازاً بمعنی خفته
کشکیته - نان جو -	کهر با - فوجی از دارد -	هر چیز در دارد -	گرد - نانی است -
کلمه - خیمه -	کار دال - تجربه کار -	گراف - پیوده -	گاه زمین - گادیکه زمین
کن فکان - مراد از عالم -	کوشک محل -	کرامی - بزرگ -	بر پشت اوست -
موجودات -	کیوان - زحل -	کلکونه - دوام مرکب است	گاه بنگاه - وقت بیوقت
کتف - شانه -	کتیف - ضد لطیف -	برای صفائی رنگ چهره مانند	گنبد دوار - آسمان -
کیفیت - چگونگی -	کاک - نان ردغنی -	گور - نام جانوریت -	گوگرد احمر - گندک سرخ -
کمیت - چندی -	کید - کرد حیل -	گیرا - توجیه -	گازر - دهبوی -
کساد - ناردانی اشیاء -	کد - ریخته -	گلبن - درخت گسوف -	گنده نمک - کور نمک -
کد بانو - بی بی خانه -	کدک - شهنشاه بلند قدر -	گریابه - حمام -	گروه برده - بخت -
کتم - پنهان داشتن -	کیش - مذہب -	گوشمال - آگاهیدن	گوساله - بچه گاؤ -
کشتی برخشی را ندن	کارگر - تاثیر کننده -	داد ب دادن -	باب اللام
کنایه از کار بیفایده کردن -	کنیمیا - بمعنی کیمیا بمعنی گرد و خاکشکر -	بمعنی گنفتند -	لطائف - جمع لطیف -
کد خدائے - صاحبخانه -	کوتل - مرکب سواری خانه	گلنگبین - نام دوش	کنو - بازی -
کوبی بی -	کبریت احمر - گوگرد سرخ	شیرین -	لطائف الحیل - نکوئی
کبچر - تل -	از کبچر که کبچر و خسته و کبک و کبک	گلخن - بجاژ -	حیل - نا -
کتابچه - نوشته -	کریم - دیدمان -	کرگان - نام شهریت -	لطافت - پاکیزگی -
کبار - بزرگان -	کنوز - جمع کنز -	کره - مرض خارش -	لطیف - پاکیزه -
کعبیتین - دو پائین بازی	کریم پیل - کرم ریشم -	کره برابرو زدن - کنایه لامع - روشن -	لاصع - روشن -
کون - جهان -	کرپوه - پشته زمین -	از زشت رودی نمودن - لالی - مروری -	لالی - مروری -
کاسه - تنه -	باب کاف فارسی	کلکون - سرخ رنگ -	لوٹ - آلودگی -
کرم - سخی -	کیا - کیا -	گندم تاج و فروش -	لعل پیکانی - طلیک آنداز
کتابه - بندی کتابی -	گور - طور -	آنکه خویش را اظهار	بشکل بیکان تراشیده باشند -

در خل - دخل کردن -	محراب - طاق اندرون	ملت - دین -	مشراب - جاس نوشین
مثبت - ثابت کرده شد -	مسجد -	منافع - منفعت -	آب -
منهاج - راه راست -	مهابت - رعاب -	مکاره - مخیبا -	مجاوران - همسایگان
معطوف - پیچانیده شده	مرج - هر چیز چهار گوشه	مقطعات - بزرگترینها -	مظاهر - اعانت -
مینا - ریشه منقش زیر نگ	مسدس - شمش بیلو	موفور - تمام کرده شده	موارزت - دزیری کردن
معاضدت - یاری کردن	مهندسان - کیکه در علم	مهمور - آباد -	مجاهده - شقت -
مکافات - پاداش -	مهندسه عالم باشد -	مساعده - مبارک -	مجدد - نو -
مهروشن - مانند ماه کنایه	ملوث - آلودگی -	مکار هم - نوازش با -	مثالم - دردمند -
میان - کرد -	معاودت - بازگشتن	مطربان - خندان گران	مرغ - طائر -
مشغول - پر کرده شده	موسس - استوار کردن	معلم اول - ارسطو -	محصل - جامع شدن کرم
مستقرون - دانسته -	متفحس - عجبو کردن	مستغنی - به نیاز -	مفح - مترون حرف از لوح
مشاورت - مشوره کردن	مرور - گذشتن -	مستولی - غالب -	مملک - هلاک -
مشیر - صاحب مشورت	مرکوز - حکم نشاندن	مقاومت - خیز کردن -	مقتنم - غنیمت پذیرنده
واشارت کننده -	ملک - فرشته -	مباهاست - فخر کردن -	منطوی - پیچیده -
محیط - درگیرنده -	ملکوت - عالم فرشتگان	متبسط - کشاده رو شدن	معارضه - با کسی برابری
مستقر - جاس قرار -	مجهوس - قیدی -	مجااست - بمنشین -	کردن -
مسیون - مبارک دایره -	مطاط - با کسی در پیوستن	محقق - خوار -	مضیق - جاس نگ -
منطق - برگرفته -	منطقه - در خط انداختن	ماحقق - آنچه موجود است -	منت - احسان -
مشابه - مغزول -	مشتت - قیچ کشیده	مرصع - جراو -	مستخلص - ربا -
مشرار - سبزه زار -	معاون - مدد کننده -	معادات - دشمنی کردن	مشعبه - بازی -
مردور - گول -	مشارب - مذاهب -	مناقص - خلاصه کرده شد	مساحت - پیمایش
مات - گرفتار شدن بقید	مدار - جاس دور -	متر کزل - جنبیده -	موب - ادب داده شده -
شدن شاه شطرنج -	مرعی - نگاه داشته شده	معاونت - یاری کردن	مذب - پاک کرده شده -
مرکب - آنچه بر سوار	مرکز - میان چیز نقطه	متمشی - روان -	مقار - چوچ
شده باشد -	که میان دایره پرکار میباشد	مستطیر - قوی پشت شونده	مجت -

سلسلہ شیعہ توحید اور انبیاء علیہ السلام کے درمیان جو فرقہ وارانہ لڑائییں چھوٹی چھوٹی ہوتی رہتی ہیں، یہ سب محض جھوٹے مال و زر کا معاملہ ہے۔ جس میں کسی کو حاکم یا بادشاہ کی حیثیت سے مانا نہیں جاتا، نہ تو اس کا نام خدا ہے نہ وہ کسی قوم پر حاوی ہے۔

لکھنؤ - پوشیدہ -	مراخت - دعویٰ نزد مناقشت - بلکے دور	مطالعت - فرمانبرداری
مواثیق - عہد نامہ بیجا نا -	حاکم بردن -	دراز گرفتن - نزاع - کردن -
منظہ - جائے گمان برون -	مسیحیل - سچل کدہ شدہ	مراقبت - نگہداشتن - منقطع - قطع کردہ شدہ -
ماہر - استاد کار -	نیل - شراب -	چشمداشت و حر است -
منظر - جائے نظر -	محظور - حرام کردن چیز	مشرع - کشادہ -
منکر - انکار کنندہ -	معارف - آشنایان -	موصیل - جائے ملاقات - مرام - مقصد -
مباحثہ - سخت بحث کردن -	مضیق - جائے تنگ -	موعد - جائے وعدہ کردن - بالا مال - بیار -
محل - داخل و بارعام -	مرزیت - افزونی -	مقررہ - تازیانہ -
مستغرق - غرق شونده -	مقالات - گفتگو یا -	مغشوش - ہر چیز کہ
و کامل -	محجر - انگیشی -	خیر خالص باشد -
منفصل - شرمسار -	موش گیر - بندہ چیل -	موکب - گردہ سواران -
مخافت - خوف کردن -	مشددین - دیندار -	متمدن - عمارت افتادہ -
مناظرہ - اثر قبول کنندہ -	مکالمت - با یکدیگر سخن	موسی خمیر - کنایہ از آسانی
مجماعت - گرسنگی -	گفتن -	معاشقت - با یکدیگر
لمہوفان - غلیظان -	مصاعف - دو چند -	عشق گرفتن -
منشور - فرمان بادشاہی	مشکا - جائے تکیہ -	موسی زہ نگیان - کنایہ از بچہ
بہشت گویند بمعنی فرمان بادشاہی	مطرز - منقش و	مواضع - باہم دیگر کار
کہ در لطف و عنایت باشد -	زینت دادہ شدہ -	مژاردان -
مستوفی - تمام را فرا گیرندہ	منحرف - رجوع گردان -	مستوار سی - پوشیدہ شونده
معاونت - یاری دادن -	مخلص - جائے ریلئی -	مطلالم - دادہ ہی
مدامنت - خیانت کردن	مراقبت - حفاظت -	مشامیر - مشوران - کردن -
مجادلہ - جنگ -	منعم - نعمت دہندہ -	مقاویہ - مقدار یا تقدیر
محاکمہ - نزد حاکم رفتن	مخاطبہ - با یکدیگر خطاب کردن	محران - نام داروے -
برائے دفع خصومت -	معاقت - عذاب کردن	مرزبان - زمیندار -
منازعت - خصومت کردن	ملکہ - زین بادشاہان -	مافی الضمیر - انچہ در دل آید
		مشالیت - پیروی کردن -

و چند قدم همراه مسافر رفتن	موضع - واضح بیان کرده	مبارزه - جنگ	مفتاح - کلید
مفلوک - مفلس	معد - گمبوره	مصاف - جنگ	مغلی - آراسته شونده
مستکف - گوشه نشین	مثال - نظیر و قرآن یافتن	متساوی - برابر	مایحتاج - ضروریات
موزنه - با هم چیز سنجیدن	مهندس - عالم علم بنده	منطقی - چراغ فروشنده	مطره - آفتاب
مفتخر - مهابات کننده	متعبد - عبادت کننده	میتین - میل آهنی رنگ	مختلط - آمیزش
مخافت - اندیشه	میار کباد - تمهیت	تراشان بدان سنگ تراشد	مستوثق - استوار
مصافحه - دست همدگر گرفتن	محاب - عیب ها	مناظم - جات نظم	مجازات - پاداش کردن
مخالقه - دست در کردن	مقاصح - بدیها	مصائد - جمع صید	مزایع - کشت زارع
مهرگر کردن	مقارن - پارسا	مزخرفات - دروغ ها	موکد - مستحکم
مهرج باز دادن	مقال - گفتگو	میشل است آراسته شده باشد	مغایظ - شدید
مهرج باز دادن	مجرع - زخمی	میزان - تراز و نام برج	مطامع - جمع طمع
مهرج باز دادن	مضائق - تنگیها	از دوازده برنج	مستمسک - جنگ زنده
موازی - مقابل	منازل - جمع منزل	موکل - شخصیکه کار او سپرده باشد	مذموم - بد
مزیت - زیادتی	مشار الیه - اشارت کرده	منجیق - نوع از طایفه	متکفل - ضامن
مزلسم - منقش	مخلوقات سفلی - زمینیان	بزرگ بندی گوچین	مجانبت - یکوشدن
مالوف - الفت داشته شده	مستجاب الدعوات	مشتمیات - آرزوهای	مرتفع - زائل دلبند
مالش - رنج و تیرا	کسیکه دعائش پذیرفته شده	منافی - دوری کننده	محسوب - بشمار آورده شده
مخاربه - جنگ کردن	مشکبار - از اسامی مشوق	متقی - زائل	ممان - همت
ملا - مجلس	موجودات علوی	محقق - پوشیده	مصاحب - همنشین
مداخل - آیدینهای زرت آسمانیان	مویه - گریه	محرز - پرمهر کننده	مکامن - پوشیدگیها
مخارج - خرج	مسلم - یاد داشته شده	مبین - روشن	محل - باربر داشتن
مشتار - مشورت گرفته	مساعدی - کوششها	مزروق - روزی خورد	مروه - ناکه است در
موتمن - معتد	مصمم - استوار	مستور - پرده نشین	مصلی - حیدگاه
ملفت - متوجه	مطالع - فرمانبردار گرفته	ممتلی - بسیار سیر	مطالبه - طلب نمودن
منقضی - تمام کرده شده	متاضل - پنج کننده	محروس - نگه داشته شده	

و انکدر مقام اسفہر بیت گویا کنی آن لیسو شرم از صغر و غار سیاح نیز خرد تجیل ستمال کنتہ از مدام غیور و غلام در بیاہ و خیمہ شدہ اند اگر کسی بر سر آن جاہ طبع دارد و در آن زمان کہ کنتہ خدای آن فراتر است

و طیفہ - چیزے برائے	وسواس - اندیشہ بد	ہمدستان - ہم شکل و ہمجنہ ہموان - خوارے -
کے ہر روزہ مقروضہ باشند	وائق - استوار -	ہرج - نقصان - ہرزہ - بیہودہ -
دانی - کامل -	وصمت - عیب -	ہوام - حشرات الارض ہامون - صحر -
دوق - ساز و دار -	وسیع - کشادگی -	ہین - آگاہ باش - ہزار و استان - جبل -
وصلہ - پارہ جا و غیر آن	وقف - ایستادن در	ہنچار - قاعدہ -
و خامت - بدی -	جابتے -	ہراس - ترس -
وفاق - سازگاری	وجد - حالت ذوق و شوق	ہیشیات - بعید شد -
و قاد - فروزندہ -	صوفیان و شیفتہ شدن -	ہیکل - جنبہ عظیم -
و ثاق - بند و خانہ -	و شیقہ - عہد و پیمان و	ہلاہل - نام نہر قاتل -
ورزش - ملکہ کردن -	عہد نامہ -	ہامی پھوسے - شور و غوغا -
ورق - برگ درخت	واہی - سست -	ہول - خوف و بیم -
و گاند بریدہ -	ورج - پرہیز گاری -	ہرموز - نام جاے -
وصلہ - پارہ چیزے	وغد - ناکس -	قرب بزد -
و طیفہ چاشت - طعام	ورق - گسنگ نیے گلاب پو	ہیجا - جنگ -
روز -	باب الہما	ہنک ستار - واکردن
وجہہ - خوبصورت -	ہادیہ - جنم -	بردہا -
وسع - گنجائش -	ہوا - خواہش -	ہندیانات - سخن بہوہ
وحش - جانور دشتی -	ہزل - مسخرگی -	گفتن بر بیہوشی مرض -
و قیعت - عجازی -	ہرف - نشاندہ -	ہکلمان - ہمجنان -
وام - قرضہ -	ہالیون - مبارک -	ہواداری - اخلاص -
وارثون - نگوں بخت -	ہما - نام طائرے -	ہم لیشٹ - بددگار -
و حل - ہندی کیچر -	ہوشنگ - نام بادشاہ -	ہمدان - انسان -
وسوسہ - اندیشہ بدل	ہدم - ویران کردن -	ہادم اللذات - ملک التو
خطور کند -	ہلال - ماہ نو تاسک شب	ہنرمیت - قرار -
وسواس - میج و سو	ہنر بزد - شیر درندہ -	ہنر بزد - سپاہ غلام ہرزہ
		ہمین - دست راست -

باب الہیا

ہیکن - اسکان میباردہ -
ہیکن - نام ملکہ -
ہیکن - مبارک -
ہوز - پنگ -

باب الہما

لیسوب - امیر بزرگان شدہ -
ہاکلہ - ترسانندہ -
یار غار - یار صادق -
یارہ - کنگن -
یا قوت رسانی - نوبے
از یا قوت و زنگش مانند دانہ
انار باشند -
ہیجت - بیکرو -
یک شب گذشتہ باشد -
ہمین - دست راست -

یساہ - دست چپ -	یزد - نام شہرے -	یارب - کنایہ از فریاد -	یونان - نام ملک سرحدی -
یکرو - غلص صادق -	یاوری - بد -	یاسمین - بہندہ چنبیلی -	یک چشم زدن - کنایہ از
	یالغ - گردن -	یلان - پلو انان -	زمانہ اندک -
یار غار دوست صاؤقی			

تقریبات مترشحہ خامہ فقط خواجہ قطب الدین احمد مالک مطبع نامی اداسہ مدد السامی

احمد را سجود و احمد را درود کہ درین افضل احیان احسن آوان فرہنگ انوار سہیلی حضرت مولانا شیخ
ابو سلیمان ظہیر الدین احمد الشہیر خواجہ محمد اشرف علی لکنوی تالیف فرمودہ مفتی بہشتیہ معلان شاہ
و ابواب امتنان بر سر کستلمان کشادہ چونکہ اشاعت و اداعت کتاب موقوف بر مطبع دانستم لاچار
بر انطباعتش کمر سعی بہستم الحمد للہ علی ذلک کہ در مطبع نامی باہتمام بندہ ستہام ابو الحسنات
قطب الدین احمد غفر اللہ الصمد مطبع گردید مشتاقان را مدحتگر خویش نمودہ چنانچہ بطرز مرغوب و دل
محبوب تبصیح حضرت مولف ام ظلمہ بجاہ ذیحجہ ۱۳۵۲ ہجری در شہر لکنو یا خذ و حفظ حق تالیف انطباعت
پوشیدہ بمنصہ ظہور جلوہ گر گردیدہ چرکات ترا بیاس فر دیدہ بہر از جانش پسندیدہ حتی کہ در اندک زمانش چون
کاغذ زبر بردند و از غایت شوق بصندوق سینہ سپردند -

واسطے آگاہی شائقین کے فرست اُن کتابوں کی جو کہ مولف کتاب ہند کی تصنیفات سے ہیں اور
حق تالیف انکا محض طے ہے درج ذیل کیجاتی ہیں جن صاحب کو ضرورت ہو مطبع نامی لکنو سے طلب کیا

فہرست

نقش سلیمانی	مجموعات سلیمانی	تقریر سلیمانی
بیاض سلیمانی	حرر سلیمانی	باقیات الصالحات
رسالہ رنگ	فرہنگ انوار سہیلی	انجمنہ الاخبار فی اخبار الاخبار

